أعوذُبِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 بعد از نماز ظهر، بیرون حرم اطراف در قسمت‌های رواق‌های پشت آنجا همیشه خلوت است، دیدم یك جوانی آمد گفت كه آقا اجازه می‌دهید یك سؤال كنم؟ گفتم: تو فقط یك سؤال داری؟! خوش به حالت! خندید و ما را می‌شناخت ولی ما او را نمی‌شناختیم ولی او ظاهراً می‌شناخت.

 گفت: آیا می‌شود موقعیت معصوم را بر غیر معصوم بار كرد؟ شئونات معصوم و صفات معصوم و القاب معصوم، منظورش القاب و تعابیر بود. گفتم: نخیر، حرام است نمی‌شود. گفت: بنابراین لفظ امام كه بر غیر امام گفته می‌شود جایز نیست؟ گفتم: نخیر، حرام است.

 بعد گفت: آیا واجب می‌شود كه انسان از غیر معصوم متابعت و اطاعت كند؟ گفتم: بله می‌شود؛ اگر فردی به مصالح انسان و مفاسد انسان اشراف عِلّی داشته باشد، یعنی به حاقّ وجود انسان و آنچه را كه برای انسان ضروری است و آنچه كه برای انسان هلاكت است و آنچه كه موجب رشد است و آنچه كه موجب تنزل است، اشراف داشته باشد از این فرد اطاعت واجب است.

 گفت: ما در اصفهان هستیم استادمان فلانی است، ایشان می‌گویند كه ما دلیل بر اطاعت از غیرمعصوم نداریم! نصّ ما همان معصومین هستند و برای وجوب اطاعت غیر آنها ما نصی نداریم. گفتم: از من به ایشان سلام برسانید و بفرمایید كه همان دلیل بر وجوب اطاعت از معصوم، دلیل وجوب اطاعت از این فرد هم خواهد بود.

 بعد یك‌دفعه خودش گفت: مثلًا آقای حداد. گفتم: مثل اینكه تو هم اهل بخیه‌ای؟! گفت: قربان، ما شما را می‌شناسیم حالا شما به روی خودت نمی‌آوری و درمیری. گفتم: پس حالا كه این‌طور شد جلد دوم اسرار ملكوت مرا برو مطالعه كن پاسخ این سؤالت در آنجا به‌طور مفصل داده شده. گفت: چشم. گفتم: در ضمن جلد هجده امام شناسی مرحوم آقا راجع به [استعمال لفظ] امام را هم مطالعه كن. بعد گفتم: برو به این مسئله خوب فكر كن.

 گفتم: یك سؤال از تو می‌كنم و این سؤال را به استادت هم بگو: اگر ما روز غدیر نداشتیم نصّ بر ولایت امیرالمؤمنین غدیر است دیگر اگر ما روز عید غدیری نداشتیم، پیغمبر می‌رفتند مكه حج را انجام می‌داد و برمی‌گشتند مثل سایر حج‌هایی كه انجام می‌دادند آن سال هم به مدینه برمی‌گشتند و در این حال پیغمبر از دنیا می‌رود؛ جناب ابوبكر هست و دارودسته‌اش و كس‌وكارهایش و از این طرف هم‌

 امیرالمؤمنین هستند در جامعه بودند و شما هم با آنها ارتباط داشتید می‌شناختید ناشناخته نبودند. شما در یك هم‌چنین موقعیتی از نظر الهی چه تكلیفی داشتید؟ آیا بروید از ابوبكر تبعیت كنید یا اینكه از علی؟ گرچه عید غدیری هم نبوده!

 یك‌فكری كرد و گفت: باید از علی تبعیت كرد. گفتم: چرا؟ ما كه نصّ نداریم؟! گفتم: ها! من می‌خواستم تو را به اینجا برسانم. ما نیاز به نصّ نداریم، به جای نصّ عقل كه داریم، مبانی كه دستمان است، نگاه كن ببین این حیوان كه رفته بالای منبر پیغمبر كیست؟ علی را هم بیا نگاه كن، دیگر نیاز به اینكه پیغمبر بیاید بگوید: بیا سراغ این، چه نیازی داری؟ چه نیازی داری؟

 خدا وقتی به انسان عقل داده، عقل برای انسان راه صواب و راه خطا را بیان می‌كند، مشخص می‌كند، معین می‌كند. البته كلام پیغمبر و نصّ هم روی آن آمد. گفتم: ما برای وجوب متابعت از علی‌علیه السلام نیاز به غدیر نداریم، نیاز به عید غدیر نداریم، شما یك نگاه بكن به علی‌علیه السلام تمام شد. یك نگاه بكن به امام رضا علیه السلام و یك نگاه هم بكن به مأمون، این دیگر حتماً باید از طرف موسی بن جعفر علیه السلام كه پدر امام رضا هست بشنوی كه: آقا بنده از چه كسی بعد از شما اطاعت و پیروی كنم؟ حضرت هم بیایند در گوش تو خصوصی به شما بگویند: آقا این سرّ را در خودت نگهدار باید از فرزندم علی اطاعت كنی؟ ما نیاز به این حرف‌ها نداریم، شما برو پیش امام‌رضا بنشین تمام شد و رفت، ده دقیقه یك ربع كفایت می‌كند، بعد هم از آن طرف برو پیش برادرهای امام‌رضا بنشین، آن برادرهای امام رضا كه آمدند ادعا كردند، عموهای امام رضا آمدند و ... مسئله امام رضا خیلی مسئله عجیبی است، آدم دیگر نگوید بهتر است، بهتر است. بالاخره خودشان هم شاید راضی نباشند به اینكه انسان وارد این مطالب بشود.

 گفتم آن چیزی كه برای شما ملاك حجیت هست عصمت نیست بطوریكه عصمت ملاك برای وجوب متابعت باشد، آنچه كه ملاك هست نه عصمت ظاهری عصمت واقعی كه عبارت است از: اشراف واقعی و حقیقی بر حقایق امور و حقایق عالم، این ملاك می‌شود. در هرچه این ملاك باشد باید از او اطاعت بكنی هر كسی می‌خواهد باشد. از این نظر تفاوتی بین این و بین آن نمی‌كند.

 شما طبیبت یكی از اطباء طهران است و همیشه به او مراجعه می‌كنی، اتفاقاً می‌آیی سفر امام رضا مشهد و یك ماه هم در اینجا می‌مانی، اینجا یك‌دفعه قلبت درد می‌گیرد وقتی‌كه دسترسی به آن طبیب نداری چه‌كار می‌كنی؟ می‌میری یا نه؟! بلند می‌شوی می‌روی به طبیب اینجا مراجعه می‌كنی؟ سؤال می‌كنی آقا طبیب قلب در اینجا كیست؟ می‌گویند: آقای فلان و فلان. برایت هم محرز می‌شود، افراد اهل خبره و اهل اطلاع به شما می‌گویند كه مثلًا فلان طبیب طبیب حاذقی است، می‌روی پیش او و

 نسخه‌اش را عمل می‌كنی و دوایش را می‌خوری. خب چرا تلفنی سؤال نمی‌كنی از آن آقا من این دوا را بخورم یا نخورم؟ حالا اگر پیدایش هم نكردی كه بپرسی بخورم یا نخورم، وقتی می‌بینی این یك طبیب حاذقی است باید اطاعت كرد، اطاعت هم واجب است یعنی مستحب نیست كه حالا بگوییم بكنم نكنم، استخاره كنم نكنم، نكنی فردا می‌میری! مسئله شوخی نیست. چرا؟ چون همان ملاكی كه در آن طبیب در طهران هست همان ملاك در طبیب در اینجاست، حالا گیرم آن یك‌خرده بالاتر یا این یك‌خرده پایین‌تر یا هر دو مساوی، ولی بالاخره این هم مطلّع است، این هم خربزه فروش نیست، مطب دارد اطلاع دارد، اشراف دارد.

 این نكته ملاك برای تكلیف است؛ یعنی انسان در هرجا كه دید این مسئله محقق است در آنجا انسان این ملاك را باید به كار ببندد، سلوك یعنی همین، سلوك یعنی انسان رعایت آنچه را كه حق است و آنچه را كه واقع است بر اساس عقل و بر اساس دین آن را انجام بدهد و این می‌شود معنای سلوك، اصلًا سلوك یعنی همین.

 یك‌روز در خدمت آقای حداد بودیم به اتفاق مرحوم آقا، اخوی آقا سید محمد صادق بود من بودم آقای خلف‌زاده بود، چند نفری بودند، سماور داشت غُل‌غُل می‌كرد، آقای حداد یك‌دفعه گفتند: یك چایی بدهید. آقا سید محمد صادق رفت سینی را درست كرد و استكان‌ها را مرتب كرد و چایی ریخت و آورد و به همه تعارف كرد، آخر به ما رسید تا ما آمدیم چایی برداریم یك‌دفعه آقای حداد گفتند: آقا شما برای چه چایی برداشتید؟ ایشان برادر بزرگ شماست و شما باید برای ایشان چایی بیاورید نه اینكه ایشان برای شما! شما بلند شو برو آنجا چایی بریز! هیچی، ما چایی را از اخوی گرفتیم گفتیم: بشین بابا الان یك كتك هم می‌خوریم همین‌جور یادم است گفتم بشین الان یك كتك هم می‌خوریم! حاج محمد علی هم می‌خندید، بعد رفتیم و چایی را ریختیم در قوری و دو تا استكان برای خودمان و ایشان به بقیه داده بود ریختیم و آوردیم گذاشتیم. ایشان (مرحوم حداد) گفتند: حالا درست شد.

 بعد این را به من فرمودند: وقتی‌كه شما خب ما رعایت نمی‌كردیم با هم راه می‌رفتیم، من سبقت بر ایشان نمی‌گرفتم ولی با هم راه می‌رفتیم گفتند: وقتی‌كه شما با برادر بزرگ حركت می‌كنی شما نباید بر ایشان سبقت بگیری چون ایشان بزرگتر است و شما كوچكتر هستی. شاید مثلًا بعضی از اوقات بوده كه جلوتر می‌رفتم و متوجه نبودم. گفتم: چشم. یعنی این‌قدر ملاحظه [لازم است‌]

 ببینید این یك مطلبی است نیاز به دستور كه ندارد، عقل در اینجا چه حكم می‌كند؟ اخلاق در اینجا چه حكم می‌كند؟ این می‌شود سلوك، حالا چه این را آقای حداد بگویند ... آن وقت منی كه‌

 می‌خواهم بپذیرم چون آقای حداد به من گفته باید بپذیرم یا چون یك مطلب واقع است؟

 امشب نشسته بودیم در خدمت اخوی در همان منزل مرحوم آقا من پیش ایشان بودم و می‌خواستم از ایشان سؤال كنم راجع به مجلسی كه ایشان بعد از ماه رمضان دارد یك مجلس امر خیری است برای پسرش با صبیه آقاسید علی مراسم زفاف و عروسی هست ایشان خودشان زودتر گفتند، گفتند: آقا شما و همه متعلقین و اینها برای [مراسم‌] دعوت هستید البته اسم دعوت را مثل اینكه نیاوردند چون ملاحظه كردند و اینجا هستید و خودتان دیگر همه، یكی یكی از قلم نیفتند. گفتم: بله آقا ما اصلا باید در اینجا احرام ببندیم و ... بعد گفتم: آقا این چه روزی است؟ چون من هم می‌خواهم مسئله [جشن عروسی‌] بنده‌زاده را بگذاریم حالا دو سه روزی این‌طرف و آن‌طرف. ایشان گفت كه: ظاهراً شب جمعه است.

 می‌خواهم این را بگویم كه ما در سلوك ملاكمان عقل است ما نباید دنبال این بگردیم كه فلان كس یك‌چیزی گفته، بله فلان بزرگ هم اگر یك مطلبی گفته انسان باید بگیرد، ولی بر همان اساس واقعیت چون كلامش كلام واقع است.

 بعد كه از ایشان سؤال كردم و متوجه شدم، گفتم: خب آقا مقتضای عقل و اخلاق و ادب این است كه ما بر شما سبقت نگیریم و شما اول باشید، گفت: نه نه آقا شما [اول مجلس‌] بگیر گفتم: نه آقا باید آن طرف برویم حساب پس بدهیم، یادتان رفته قضیه آقای حداد و مجلس و چای گفت: آهان آره آره یك‌چیز یادم هست. گفتم: خلاصه طرف‌مان آن‌طرف ایستاده به حسابمان می‌رسد، دیگر خندید بنده خدا و لذا گفتم كه ما مجلس خودمان را دو سه روز بعد از شما قرار می‌دهیم با اینكه ایشان اصرار هم كرد كه نه آقا اگر می‌خواهی زودتر برقرار كنی و ما صبر می‌كنیم، گفتم نه!

 حالا یك سؤال از رفقا می‌كنم این قضیه را كسی باید به من بگوید؟ یعنی مثلًا باید مرحوم آقایی در آنجا حضور داشته باشد و به من بگویند: آقا سید محسن تو برادر كوچكتر هستی و چون الان تو صاحب مجلس هستی و ایشان هم صاحب مجلس هست رعایت ادب این است كه شما متأخر باشید؟ ما باید نیازی به حضور مرحوم آقا داشته باشیم؟! همین مبانی كه ما در دست داریم همین مسائل و بیاناتی كه از بزرگان به دست رسیده و خودمان آنها را هضم كردیم و به آنها رسیدیم، آن می‌شود ملاك در همه امور و در همه مسائل.

 لذا اعلام كردم آنجا به افرادی كه بودند همه هم اتفاقاً امشب آمده بودند، آنهایی كه تابه‌حال نبودند هم بودند، خلاصه دیگر مجلس خوبی بود، روی هم رفته مجلس خوبی بود شروع كردم به همه‌

 و گفتم كه همه رفقا و فامیل دارم به همه فرداً فرداً اجمع اكتع ابتع ابصع‌[[1]](#footnote-1) به همه داریم با تأكید می‌گوییم و دعوت هم نمی‌كنیم چون دعوت را ما توهین تلقی می‌كنیم فقط صرف اطلاع می‌گوییم، كه این مجلس دو سه روز بعد از مجلس ایشان برقرار است، البته ایشان شب جمعه دو هفته بعد است این دو سه روز بعد، احتمالًا می‌شود شب دوشنبه و این جهت هست.

 خب این می‌شود چه؟ این می‌شود یك مسئله سلوكی همین یعنی سلوك. نیاز به بودن آقای حداد نداریم در آن جلسه، نیاز به بودن آقا نداریم، ما نیازی نداریم، خود همین مبانی وجود دارد وجود عینی دارد، وجود خارجی دارد، همین‌كه اینها وجود در نفس دارد یعنی آن وجود مستمر از آن بزرگان، وجود باقیه نفس كه از حقیقت آن بزرگان باقی‌مانده است در مبانی‌شان، همان حضوری است كه انسان آن حضور را احساس می‌كند و به دنبالش می‌رود و به آن دست می‌اندازد و می‌گیرد.

 در همه مبانی هم همین‌طور است، در همه مسائل و قضایا كه برای انسان پیش می‌آید. یكی از چیزهایی كه گاهی افراد و اشخاص از این‌طرف و آن‌طرف می‌آمدند عده‌ای بودند جمعی بودند یك هم‌چنین قضیه‌ای نظیرش برای مرحوم آقا در زمان حیاتشان هم اتفاق می‌افتاد وقتی‌كه سؤال می‌كردند: آقا ما را نصیحتی كنید، من یك چیزی به ایشان می‌گفتم: الان شما كه در كنار من هستی آیا مراقب هستی بر اینكه عمل خلافی از شما سر نزند؟ گفت: بله؟ گفتم: این حال را همیشه داشته باش، این حالی‌كه الان پیش من نشسته‌ای، خیلی مؤدب و منظم، نه فحش به من می‌دهی، نه اخم می‌كنی، نه فحش می‌دهی، نه بد و بیراه می‌گویی، نه كار خلاف می‌كنی، قشنگ، خیلی هم به خودتان فشار می‌آورید بعضی‌ها خیلی فشار می‌آوردند یك وقتی چیز خلافی از آنها سر نزند گفتم: حالا این‌قدر فشار هم نمی‌خواهد بیاورید، همین‌كه شما در كنار من نشسته‌اید و این احساس را دارید، همین حال را در خودتان نگه دارید، وقتی هم كه با من نیستید هم همین‌طور باشید. وقتی با زن و بچه‌تان هستید همین‌طور باشید، وقتی‌كه با همسایه‌تان، با شریكتان، با اقوامتان، با رفیقتان، در اجتماع هستید همین حال را داشته باشید، آن‌وقت ببینید قضیه چقدر فرق می‌كند. یك‌هفته این‌طور باشید آخر هفته فرق خودتان را با هفته قبل ببینید، خودتان مشاهده كنید، ببینید چقدر فرق كردید اگر خوب بود ادامه دهید اگر نبود رها كنید حالا یك‌هفته كه نمی‌میرید! طوری نمی‌شود.

 اسم این را می‌گذارند سلوك، اسم سلوك یعنی این؛ یعنی این حالت این روش. این كه مرحوم آقا به افرادی كه نزدشان می‌آمدند، خیلی از اوقات این مسئله را می‌فرمودند. در یك قضیه خودم هم بودم كه عده‌ای از خانم‌ها از طهران آمده بودند گاه‌گاهی ایشان می‌پذیرفتند این‌طور نبود كه همیشه رد

 كنند یك عده تقریباً سی چهل نفری بودند، ما آمدیم بالا و گفتیم بفرمایید و رفتیم چای آوردیم. اینها گروهی زیارت امام رضا علیه السلام آمده بودند، در همان زمان آقای خمینی بود، بعد گفتند كه آقا ما می‌خواهیم از شما نصیحتی داشته باشیم، ایشان این روایت را برایشان خواندند كه روزی رسول خدا به اباذر وقتی‌كه از حضرت طلب دستور و نصیحت و برنامه كرد فرمودند: يا اباذر! اعْبُدِ اللَه كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يرَاكَ‌[[2]](#footnote-2) اعبد اللَه نه اینكه عبادت كن نماز بخوان، یعنی طوری در این دنیا زندگی كن و حركت كن و در همه امور و همه مسائل بنده خدا باش، در همه امور چنان بنده‌ای برای خدا باش كه داری او را می‌بینی، مثل اینكه نشستی داری می‌بینی همین مثالی كه زدم، كسی كه ببیند بزرگی بغلش نشسته حواسش را جمع می‌كند، متوجه است اگر یك هم‌چنین مسئله‌ای را نمی‌توانی در خودت محقق كنی حداقل می‌دانی كه بابا خدا دارد می‌بیند تو را، اینكه دیگر دست پایین پایین است.

 من وقتی می‌بینم الان این دستگاه عجیب و غریبی كه جناب سرور ما گذاشته جلوی ما، یك میكروفن از این‌طرف یكی از آن‌طرف این دیگر چیه!؟ نفس هم بكشیم این نفس‌های ما را هم ضبط می‌كند، متوجه هستم چه بگویم، یك چیزی نگویم این فردا برای من مسئله بشود، آدم عاقل نمی‌آید فرض كنید كه یك حرفی بزند، هزار حرف هم در دلش باشد هزار تا را می‌خورد نمی‌گوید. یا یك‌وقتی می‌گوید كه این چیز عجیب و غریب نباشد یا خاموشش كرده باشند یا مطمئن باشد كه آقا این روشن نیست، ضبطهایتان را ببندید آن موقع می‌خواهم یك چیزی بگویم و الا آدم بیاید یك حرفی بزند فردا هزار تا مسئله و قضیه [پیش می‌آید] آدم عاقل این كار را نمی‌كند.

 ما خدا را به اندازه این دستگاه قبول نداریم، ما [لااقل‌] به اندازه این ضبط صوت خدا را قبول داشته باشیم! كلام پیغمبر این است: اگر تو خدا را نمی‌بینی او كه دارد می‌بیندت! او كه متوجه است او كه می‌بیندت، چرا ما باید چشم‌مان را ببندیم؟

 این مسئله یعنی سلوك، این عبارت یعنی سلوك و همیشه بزرگان این كار را می‌كردند. این كلام عجیبی كه مرحوم آقا در سال‌های آخر [می‌فرمودند] من آن موقع بودم و كیفیت اطاعت مرحوم آقا از آقای حداد را تا آخر عمرشان می‌دیدم من در زندگیشان بودم دیگر در حالاتشان در رفتارشان من بودم و می‌دیدم، دقت می‌كردیم كه قضیه چیست. خیلی، واقعاً مرحوم آقا به كلماتی كه از آقای حداد بود، بیاناتشان، فرمایشاتشان، اهتمام عجیبی می‌دادند.

 یك روز مرحوم آقا به من فرمودند كه آقا سید محسن من منتظر نبودم كه استادم در هر چیزی به‌

 من دستور بدهد، خودم جلو جلو می‌رفتم؛ یعنی وقتی‌كه مبنا دست من هست، قانون وقتی دست من هست، مطلب وقتی‌كه در اختیار من هست، حالا منتظر بنشینم كه حتماً آقای حداد به من بگویند آقاسیدمحمد حسین این كار را بكن! نه خودم می‌رفتم این كار را می‌كردم، من یقین دارم این مورد نظر ایشان است، نه اینكه مورد نظر ایشان است اصلًا مورد نظر ناموس عالم است، یعنی انطباق با ناموس عالم دارد و نه اینكه مسئله شخصی و سلیقگی است، وقتی این را می‌بینم دیگر منتظر دستور ایشان نیستم. لذا آقای حداد هم در مواردی كه مورد شبهه و شك بود [دستور می‌فرمودند] در موارد دیگر اصلًا ایشان دستور نمی‌دادند: خود آقا سید محمد حسین دارد انجام می‌دهد، دستور نمی‌خواهد، خودش دارد انجام می‌دهد دیگر، خودش دارد مطلب را انجام می‌دهد. فقط در آن موارد [خاص‌] بود من در جریان كارهای ایشان بودم در مواردی كه شكی و شبهه‌ای بود.

 حالا ببینید كار به كجا رسیده كه دوستان ما من می‌شنوم می‌گویند كه تا وقتی‌كه فلانی نگفته و نشنیدی هر كاری می‌خواهی بكنی بكن! یعنی درست عكس قضیه و صد و هشتاد درجه [در جهت مخالف.] تو كه می‌دانی این مسئله مورد رضایت من نیست چرا می‌گویی این كار را بكن؟ این مسئله كه عكس سلوك است؛ یعنی قضیه سلوك مرتبط شده بر گفتن من و من شاید در خیلی موارد دلم نخواهد بگویم، صلاح نمی‌دانم فلان مسئله را مطرح كنم. بارها گفته‌ام كه سلوك در یك هم‌چنین مواردی آن رشد و تأثیر واقعی را ایجاد نمی‌كند، آنكه در انسان رشد می‌آورد و تأثیر می‌گذارد و عبور می‌دهد و بالا می‌برد و حركت ایجاد می‌كند خودِ ادراك واقعی شخص نسبت به یك مطلب است.

 شما اگر بدانید یك مطلب مورد رضای امام زمان علیه السلام است و بر این اساس انجام بدهید صد مقابل بالاتر از این است كه از خود امام زمان بشنوید و بعد انجام بدهید، این تأثیرش صد برابر آن است؛ چون در آنجا توجه به ظاهر خود آن حضرت، انگیزه برای عمل به این دستور بوده و ظاهر در آنجا نقش داشته، حالا نمی‌گویم ظاهر هر چیز، خب ظاهر حضرت باشد، ولی همین ظاهر به مقدار خودش تأثیر می‌گذارد، یعنی اگر شما با سرعت صد و چهل كیلومتر در این عمل می‌رفتید اگر بخواهید آنجا به دستور حضرت انجام بدهید سرعت چهل كیلومتر است، سی كیلومتر است، آن صد كیلومتر در جایی است كه شما نشنیده از امام زمان به این مطلب عمل كنید، آن صد كیلومتر شما را جلوتر می‌برد از اینكه خود امام زمان نشسته باشد و بگوید آقای فلان شما فلان كار را بكنید! خب انجام می‌دهد دیگر، آدم وقتی امام زمان یك چیزی به او بگوید سریع انجام می‌دهد. نشنیده باید انجام بدهد نه اینكه منتظر شنیدن امام زمان بشوی، این سلوك است. شنیدن از امام زمان و عمل كردن سلوك نیست بلكه دانستن منویات امام علیه السلام و دانستن آنچه كه مورد رضای امام علیه السلام و اطلاع بر آنچه كه مورد

 رضایت ایشان است و سپس عمل كردن به آن [سلوك است‌]. [به گفتن حضرت‌] نیاز نداشته باشد.

 من در زمان سابق یك روز از مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه یك دستوری خواستم برای تشرف خدمت حضرت، ایشان یك دستوری به من دادند كه تا بیست روز انجام بده بعد حضور ظاهری هم برایت پیدا می‌شود. وقتی‌كه این را به من دادند یك چیزی آخرش هم فرمودند: مهم این است كه انسان قلبش متصل به امام باشد و ببیند كه امام در هر حالی با اوست، دیدن ظاهری خیلی مطلوب نیست. گفتم: پس بنابراین انجام ندهیم بهتر است دیگر؟ ایشان فرمودند: بله و بنده تا حالا انجام نداده‌ام.

 من عمل به این دستور را توهین به امام زمان تلقی می‌كنم مگر امام زمان از من غائب است؟ مگر از من غائب است كه من بخواهم بروم نزد او؟ وقتی او از من به من نزدیكتر است برای چه بروم نزد او؟ خلاصه با آن قیافه نحسمان بیاییم نزد امام زمان روزه‌دار و ...، لابد میفرماید باید یك كفاره‌ای هم بدهیم كه بتوانیم تو را ببینیم! وقتی او می‌داند و بر من اشراف دارد و از من به من نزدیكتر است روی چه حسابی من بخواهم بروم نزد او؟ بروم بگویم: امام زمان من این مسئله را ... می‌گوید: من خودم می‌دانم، برای چه بلند شدی آمدی وقتم را گرفتی؟ خودم خبر دارم. هر وقت هم كه حضرت بخواهند خود حضرت خودش را برای من ظاهر می‌كند و لذا تا الان كه چهل و سه سال از آن زمان می‌گذرد چهل و سه چهار سال ما هنوز موفق به دیدار ظاهر (شاید شده‌ام نمی‌دانم خودم خبر دارم ندارم!) نشده‌ایم و هیچ هم متأسف نیستیم چون می‌دانم ما همیشه در مرئی و منظر او هستیم و انسان نمی‌آید كه این ارتباط واقع و معنا و لطیف و عمیق و دقیق را رها كند و به یك دیدن ظاهر و به یك برخورد ظاهر و مجالست و مصاحبت ظاهر بسنده كند [كه در اینصورت‌] خیلی پایین آمده، خیلی پایین آمده است.

 امام زمان علیه السلام را برای بالاتر از اینها باید بخواهد، نه برای آمدن و نشستن و یابن رسول اللَه ما چقدر عاشق شما هستیم! خب دیدی یا ندیدی مرا؟ دیگر اجازه می‌فرمایید بروم؟! حالا دیدی مرا، مویم را دیدی، ریشم را دیدی، چیز دیگر كه نمی‌بینی! آنچه كه می‌بینی همین است ابرو و عمامه ما و ... خب یابن رسول اللَه قرض زیاد دارم ان‌شاءاللَه خدا قرضت را بدهد، فرمایش؟ یك‌خرده مشكلات زندگی هم داریم، زن و بچه و اینها، ان‌شاءاللَه دعا می‌كنم آنها هم بیشتر به تو برسند و مشكلت هم از این نظر حل شود. فرمایشی نبود؟ نه دیگر! خداحافظ شما. دیدن ما این‌جوری است دیگر، چه بگوییم به امام زمان؟ نه واقعاً چه به ایشان بگوییم؟ همین، عقل ما همین است، فهم ما همین است، درك ما همین است، شعور ما همین است.

 یك‌وقت شد كه به امام زمان علیه السلام بگوییم معرفتت را به ما بده، ولایتت را به ما بده، ما را

 بنده خودت كن، ما را عبد خودت كن، دنیا را از ما بگیر تعلقات را بگیر، همه را بگیر خودت را نگه دار یعنی واقعاً اگر امام زمان بیاید ما یك هم‌چنین حرف‌هایی به ایشان می‌زنیم؟ او از ما چه توقعی دارد؟ راه را بزرگان نشان دادند آقای حداد، در روح مجرد[[3]](#footnote-3) مرحوم آقا چه می‌گویند؟! ما می‌رویم پیش امام ... این همان ربط معنوی است دیگر نیاز به دیدن ندارد، شما همین كه توجه كنید الان به حضرت این‌طور كنید همان حضرت در همان‌جا نفس آن توجه حضور دارد اگر این نبود كه اصلًا توجه هم نبود، حضرت خودش در آن توجه حضور عِلّی دارد، علت آن توجه نفس حضور است كه بعد آن مسئله محقق می‌شود. این را می‌گویند سلوك عقلانی، سلوك عقلانی كه این همه شنیده‌اید معنایش این است كه انسان همان حقیقت خودش را و نفس خودش را و باطن خودش را، همان را متصل كند به حقیقت و باطن و نفس و مبدأ هستی بدون توجه به ظاهر كه ظاهر چیست، ظاهر این است و آن است.

 من یك وقتی فكر می‌كردم راجع به اینكه اصلًا چرا مثلا امام جواد باید نه ساله باشند و به امامت برسند؟ یا امام هادی مثلا هشت سالشان بود؟ از همه اینها مهم‌تر خود امام زمان خودمان اینكه از همه سنش كمتر بود. امام جواد آخر مگر می‌شود در نه سالگی [امام بشود]؟ چرا نمی‌گویند امام زمان كه پنج سالگی بود آن را از قلم چرا می‌اندازید؟ بعد گفتم اصلًا شاید خدا می‌خواهد بگوید كه اصلًا ولایت در ظاهر نمی‌گنجد، ظاهری نیست چه پنج ساله چه یك ساله چه شش ماهه ... وقتی‌كه آن حقیقت ولایت تجلی خارجی پیدا می‌كند حالا می‌خواهد یك سالش باشد می‌خواهد صد سالش باشد، می‌خواهد چهل سالش باشد. ما گذشت زمان را دخیل می‌دانیم در تلقی آن حقیقت ولایی لابد یك‌خرده وزن هم این وسط مؤثر است و یك باسكولی هم می‌خواهد كه اینجا هرچه شاید وزن بیشتر باشد این تجلی قوی‌تر بشود ولی قضیه این نیست این همه چیست؟ همه توهمات است، سلوك یعنی شما از این توهمات دربیایی، یعنی بین امام زمان چهار پنج ساله و بین پیغمبر شصت ساله فرق نگذاری این است معنای سلوك، بین امام جواد نه ساله و بین پدرش امام رضا پنجاه و هفت ساله فرق نگذاری این یعنی سلوك، از این توهم از این تصوّر از این اعتبار، از این چیزها خارج شدن، این حال را وقتی پیدا كردیم آن‌موقع یك خبرهایی دارد می‌شود و یك چیزهایی پیدا می‌شود، ان‌شاءاللَه خدا قسمت كند این هم برای امشب.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. ادات تاكيد جمع در ادبيات عرب [↑](#footnote-ref-1)
2. مكارم الاخلاق، بحار الانوار، ج ٧٤: يا ابا ذر! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يرَاكَ ... [↑](#footnote-ref-2)
3. روح مجرد، ص ٢٦٩:

   حضرت حدّاد قدَّس الله سرَّه مى‏فرمود: من مى‏بينم در همه حرمهاى مشرّفه مردم خود را به ضريح مى‏چسبانند و با التجا و گريه و دعا مى‏گويند: وَصْله‏اى بر وصله‏هاى لباس پاره ما اضافه كن تا سنگين‏تر شود. كسى نمى‏گويد: اين وصله را بگير از من تا من سبك‏تر شوم، و لباسم ساده‏تر و لطيف‏تر شود! [↑](#footnote-ref-3)